

هو العليم

عيد غدیر، عيد ولایت و مقام علم امیر المؤمنین
عليه السلام

تبیین حقیقت ولایت به عنوان روح همه عبادات و
شرط اصلی معرفت

سلسله مباحث سالک آگاه - مجلس ششم

بیانات

علامه حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی
قدس الله سرّه

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ وَ أَشْرَفِ بَرِيَّتِهِ

مُحَمَّدٍ الْحَمِيدِ الْمَحْمُودِ وَ عَلَى آلِهِ أَمْنَاءِ الْمَعْبُودِ

امروز روز عید غدیر است، عیدی است که از آفتاب روشن‌تر است، و در روایات داریم که فضیلت این عید از عید فطر و اضحی بیشتر است.¹

ثواب یک درهم صدقه دادن در این روز، ثواب انفاق کردن کوه ابوقبیس است در راه خدا. عبادت و نماز و روزه در امروز از هر جهت بر سایر ایام فضیلت دارد؛ روزه امروز مثل روزه دهر است.²

اینها مسلم است، خُب چرا این‌طور است؟ برای اینکه عید غدیر است؛ عید غدیر یعنی چه؟ یعنی عید محبت، عید ولایت، عید صدق، عید صفا، عید اتصال دل به خدا، عید لقاء خدا، عید جذبات پروردگار، عید وصول، عید ایصال، عید شناخت، عید معرفت! مردم در ماه مبارک رمضان روزه گرفتند و عبادت کردند، و مستحب است آخر ماه رمضان که می‌شود، شب تا صبح به عبادت بایستند، و روز عید فطر را هم عید بگیرند؛ برای چه؟ برای اینکه یک ماه به خدا نزدیک شده‌اند و به عبادت مشغول بوده‌اند، و بارهای گناه را سبک کرده‌اند و ریخته‌اند؛ اصلاً گناهان را از مؤمن

¹ الأملی، شیخ صدوق، ص ۱۳۵.

² مصباح المتهدج، ج ۲، ص ۷۵۷.

می‌گیرند! الّذی جَعَلَتْهُ لِلْمُسْلِمِینَ عَیْدًا!

عید قربان عید است؛ چون مردم حج کردند و وقوف در عرفات و مشعر کردند، و قربانی کردند و سر تراشیدند؛ بنابراین این عید است و باید عید بگیرند.¹

عید غدیر: عید علم!

اما عید غدیر، یک عید دیگری است؛ عید عبادت و نُسک و عمل و... نیست، یک عیدی بالاتر از اینها است، مثل اینکه جان و روحش بیشتر است. اگر عیدها را از نقطه نظر درجات به درجاتی قسمت کنیم، عید غدیر درجه زیادی و سهم و افری دارد.²

این عید، عید علم است؛ چون امیرالمؤمنین علیه السلام اسم اعظم خدا و تجلّی اعظم پروردگار و متحقّق به عوالم قدس و طهارت و اسم حمید و محمود خدا، و دارنده لواء حمد و شفاعت کبری در روز قیامت است! اینها همه برای مقام علم امیرالمؤمنین است و بقیّه مسائل از علم امیرالمؤمنین تراوش کرده است؛ لذا این عید، عید ولایت، یعنی عید شناختِ حقیقت و عید معرفت است.

اگر انسان معرفت پیدا کرد، حجّ او هم درست است و ماه رمضان او هم درست است. اما اگر معرفت پیدا نکرد، آنها هم درست نیست؛ زیرا خدا که این تکالیف را بر ما [لازم] کرده است، پیکر تکلیف را نمی‌خواهد، آن جان و حقیقتی را

¹ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۹، ص ۲۰۲.

² جهت اطلاع بیشتر بر برتری عید غدیر رجوع شود به معاد شناسی، ج ۹، ص ۴۰۷ - ۴۲۶.

که در این کالبد است می‌خواهد، و آن جان و حقیقتش به ولایت است.

لذا در اخبار صحیحہ داریم و شیعه و سنی روایت کرده‌اند که:

اگر عبدی در تمام مدّت عمر خود شب‌ها بین رکن و مقام به عبادت مشغول باشد، و روزها هم روزه‌دار باشد، و در راه خدا در همین‌جا شهید شده باشد، و روزه‌اش و روزگار عمرش هم به اندازه عمر آدم تا قیامت باشد، اما از ولایت دستش خالی باشد، اعمالش به درد نمی‌خورد؛ لم يَنْفَعَهُ شَيْئًا.¹

چرا فایده ندارد؟ برای اینکه ولایت یعنی حقیقت، یعنی شناخت. اگر انسان شناخت نداشته باشد، قیمتی ندارد. دیوار هم خیلی بزرگ است، کوه ابوقبیس هم خیلی بزرگ است، کوه هیمالیا هم خیلی بزرگ است، حیواناتی در دنیا هستند که از ما قوی‌تر، و جثّه‌شان بزرگ‌تر و قدرتشان بیشتر و عمرشان بلندتر (می‌گویند کرکس و کلاغ سالیان زیادی عمر می‌کنند) و سلامت بدنشان بهتر است و راحت‌تر زندگی می‌کنند؛ اما قیمتی ندارند! قیمت انسان به خاطر آن معرفتش است! پس افراد انسان هم به درجات معرفتشان، درجه و اجرشان در نزد پروردگار بیشتر می‌شود.

این عید یعنی عید معرفی حق؛ یعنی امیرالمؤمنین توانست خدا و پیغمبر و قرآن را به مردم معرفی کند.

اگر نظر شریف باشد، آن روایت صحیحی که با سلسله سندش در روز جمعه در مسجد خواندیم،

¹ المحاسن، ج ۱، ص ۹۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به رساله مودّت، ص ۱۸۰ - ۱۸۶.

که شیعه و سنی از سید مرتضی روایت کرده‌اند،
در آن روایت حضرت رسول صلی الله علیه و
آله و سلم می‌فرماید:

ای علی! تو هستی که صدای من را به گوش
جهانیان می‌رسانی و ندای مرا به آسمان و
أفئدة آنها ابلاغ می‌کنی و وعده مرا وفا
می‌کنی و تو می‌توانی دین مرا ادا کنی و
رسالت مرا تأدیه کنی!¹

یعنی اگر تو نباشی من هم هیچم! من که این
حجر اساسی را برای نبوت و هدایت مردم
آوردم، اگر تو نباشی عقیم می‌ماند و تو هستی که
باید برسانی!²

و لذا در بین شیعه و سنی جای هیچ شبهه‌ای
در این روایت نیست که پیغمبر فرمود:

أنا قاتلتُ النَّاسَ عَلَيَّ تَنْزِيلَ الْقُرْآنِ، وَ أَنْتَ
يَا عَلِيُّ تُقَاتِلُهُمْ عَلَيَّ تَأْوِيلِهِ!³

«من مأمورم از طرف پروردگار که با مردم
کارزار کنم بر اصل پذیرفتن قرآن، و تو
مأموری که کارزار کنی بر تأویل قرآن (یعنی
تو باید به حقیقت قرآن، تفسیر قرآن، معنی
قرآن و مآل و مرجع آیات قرآن برسانی.)»

عید غدیر؛ عید معرفی حق

و علّت اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام زیاد
دشمن داشت، برای همین جهت بود؛ چون حق را
معرفی می‌کرد و مردم دشمن حقّاند! مردم
می‌خواهند زندگانی‌های شهوی داشته باشند و
بر اساس شهوت و غفلت و وهم و احساسات و

¹ مناقب آل ابی‌طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۴۸.

² جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۲، ص ۱۹۸ و
۲۷۲.

³ الأمالی، شیخ طوسی، ص ۵۴۷. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به
نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۲۳۲؛ انوار الملکوت، ج ۲، ص ۱۱۲.

تعدّی و تجاوز به حقوق و از بین بردن مردم و سیر کردن خود، زندگی کنند؛ ولی روش امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السّلام این نبود.¹ از نقطه نظر تصنع نبود که خود را وادار می‌کردند این‌طور باشند، نه، این اعمالی که از آنها سر می‌زد مثل آبی بود که از چشمه دل آنها می‌جوشید و روح و نفس اینها این‌طور بود، روح و نفس به مقام عبودیت رسیده بود و خاضع و خاشع و فقیر إلى الله بود، و محب و دستگیر مردم بود، و رقیق القلب و عطوف و دلسوز بود؛ اینها خاصّه‌های قلب امیرالمؤمنین است.

و لذا آن کسانی که می‌گویند:

حکومت به دست ائمه اطهار نرسید؛ و الا اگر رسیده بود، معلوم نبود که آنها هم مانند خلفای بنی‌عبّاس یا بنی‌امیه، دست به تعدّیات زنند! (این است منظور بعضی از افراد که قلمشان از ممشای صراط مستقیم انحراف دارد و حملاتی به این شکل کرده‌اند!) این حرف درست نیست؛ چون حکومت به دست ائمه علیهم السّلام رسید و این حکومت‌ها همیشه در دسترس آنها بود.

آن زمانی که امیرالمؤمنین علیه السّلام صبر کرد تا بعد از بیست و پنج سال، حکومت ظاهری به دست او رسید، دیدیم که در همان مدّت پنج سال برای همین حقّ و حقیقت، در آن خطبه‌ها و مکاتبات و اعلان‌ها و... داد و فریاد می‌کند؛ فریاد می‌زند که:

ای مردم! بدانید که امام شما از دنیا به دو طمر (یعنی دو لباس کهنه) و به دو نان جو

¹ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۶، ص ۷۵؛ روح مجرد، ص ۲۰۹.

ساخت! و شما نمی‌توانید خود را به این مقدار قانع کنید؛ اقلأً سعی کنید که خود را به این مقام نزدیک کنید.^۱

از دنیا رفتند و آجری یا خشتی هم روی هم نگذاشتند، و حضرت امام حسن هم بعد از شهادت آن حضرت آمد و در مسجد کوفه خطبه خواند و فرمود:

پدرم از دنیا رفت، نه تبری^۲ و نه وفری^۳ و نه عمارتی و نه طلایی و نه شمشی باقی گذاشت؛ چهارصد درهم گذاشته بود که برای عیالات خود یک خادمه‌ای تهیه کند.^۴

این وضع آن حضرت بود!

فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام از زبان

احمد بن حنبل و شافعی

جماعتی پیش احمد بن حنبل نشستند و مفصل از خلفا تعریف می‌کردند، و احمد بن حنبل هم گوش می‌داد و او هم جملاتی می‌گفت. کسی در پایان مجلس به او گفت: «در این مجلس صحبتی از علی نکردید؟!»

احمد بن حنبل گفت:

ما از او چه صحبتی بکنیم؟! او مافوق صحبت ما و مافوق تعریف ماست، هر وقت ما یاد او می‌کنیم، شرمنده می‌شویم و باید سر خود را پایین بیندازیم؛ اینهایی که ما از آنها صحبت می‌کنیم همین افرادی هستند که اوصافی برای آنها بیان شده، و همان را بیان می‌کنیم. (احمد بن حنبل یک مرد سنی و یکی از علمای بزرگ اهل تسنن و از ائمه اربعه

^۱ نهج البلاغه (عده)، ج ۳، ص ۷۰.

^۲ تبر: طلا. (محقق)

^۳ و فر: مال فراوان. (محقق)

^۴ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۶۳، با قدری اختلاف.

اهل سنت است!) اینها افرادی بودند که می‌خواستند خلیفه شوند و به واسطه خلافت زینت پیدا کنند؛ ولی علی کسی نبود که به واسطه خلافت زینت پیدا کند، علی خلافت را زینت داد و خلافت به علی زینت پیدا کرد.¹

شافعی می‌گوید:

ای افرادی که حج می‌کنید و از عرفات به مشعر و از مشعر می‌خواهید به منی بروید، و از منی به مکه بیایید، در مُحَسَّر (مکان مخصوصی است که تمام افراد از آنجا کوچ می‌کنند، در نَفْرِ اوّل که روز دوازدهم و نَفْرِ دوّم که روز سیزدهم است، تمام آن جمعیت یکسره از منی حرکت می‌کند برای مکه) یکی از قول من فریاد بزند و بگوید که: جان و پوست و گوشت من با محبت علی و آل او آمیخته شده است، می‌خواهید به من شیعه بگویید یا نگویید، می‌خواهید رافضی بگویید یا نگویید؛ اگر این محبت رافضی است، تمام ثَقْلان (یا ثَقْلان) شهادت بدهند که من رافضی و شیعه هستم!²

چرا؟ چون کار امیرالمؤمنین بر اساس صدق و بر اساس حق بود، امیرالمؤمنین دروغ نمی‌گفت، منطق او منطق حق بود، منطق امیرالمؤمنین منطق رسول خدا بود، منطق واقع‌بینی بود، منطق علم و ادراک بود.

به نظرم می‌آید در یکی از شب‌های سه‌شنبه برای رفقا در مسجد، مطلب به اینجا رسید که ما از اعمال و رفتار هریک از خلفا می‌توانیم افکار آنها را بخوانیم و بسنجیم و ببینیم که چه قسم طرز تفکر داشتند و چه قسم فکر می‌کردند و

1 تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۴۵.

2 تاریخ مدینه دمشق، ج ۹، ص ۲۰؛ تفسیر رازی، ج ۲۷، ص ۱۵۹؛ امام شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۴۶۰.

روحیّه‌شان چه بود؟

حذف «حیّ علی خیر العمل» از اذان توسط

عمر

عمر «حیّ علی خیر العمل» را از اذان برداشت و گفت:

علّت اینکه من «حیّ علی خیر العمل» را برمی‌دارم این است که اگر مردم این ندا را بدهند، معنی این ندا این است که بهترین کارها نماز است، آن وقت دیگر به جهاد حاضر نمی‌شوند؛ پس من این را برمی‌دارم که مردم به جهاد حاضر بشوند.¹

عمر این کار را کرد؛ و الآن هم سنّی‌ها «حیّ علی خیر العمل» نمی‌گویند! و خودشان هم معترف‌اند که یکی از چیزهایی که پیغمبر در اذان می‌فرمود و مردم در زمان ابوبکر هم در اذان می‌گفتند و بعدها هم در زمان ابوالحسن می‌فرمودند، و عمر برداشت، همین «حیّ علی خیر العمل» در اذان است.²

ما به کارهای دیگر او کار نداریم، شما همین کارش را تجزیه و تحلیل کنید، این حرف یعنی چه؟! «حیّ علی خیر العمل» را انسان بردارد!

اولاً به‌جایش چه بگذارد؟ به‌جایش می‌گذارد: «الصلاة خیر من النوم؛ ای مردم، نماز بهتر از خوابیدن است!» این منطبق است که نماز از خوابیدن بهتر است؟! این که معلوم است!!
ثانیاً چرا صلاة خیر العمل نیست؟ نماز بهترین کارها است یا نه؟

در قرآن داریم: ﴿وَأَقِمْوْا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾³ پس اگر انسان نمازگزار نباشد و

¹ الإيضاح، فضل بن شاذان، ص ۲۰۲؛ بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۳۵۷.

² همان مصادر. همچنین رجوع شود به امام شناسی، ج ۳، ص ۱۱۷.
³ سوره روم (۳۰) آیه ۳۱.

مشرك باشد، جهاد او به چه درد می‌خورد؟! حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید:

من زیر این کرهٔ قمر و شمس، عملی بهتر از نماز سراغ ندارم! و لذا خدا بر همهٔ پیغمبران وصیت به نماز کرد، به حضرت عیسی وصیت به نماز کرد: **﴿وَأَوْصِيَنِي بِالصَّلَاةِ﴾**¹، و به حضرت یحیی و به دیگران؛ لذا بهتر از نماز سراغ ندارم.²

نماز اتصال با خداست، وقتی انسان درست نماز خواند و دانست که نماز بهترین عمل است، حجّش درست می‌شود، روزه‌اش درست می‌شود، صدقاتش درست می‌شود، صلّهٔ رحمش درست می‌شود، جهادش درست می‌شود؛ اما جهادی که منهای نماز باشد، چه قیمتی دارد؟! شهوت است!

پیغمبر می‌فرماید: «بهترین کارها نماز است.» نمی‌گوید: جهاد نکنید و روزه نگیرید! می‌گوید: بهترین کارها نماز است؛ بگذار روح نماز در دلت بیاید و روشن بشود تا بفهمی مطلب چیست و تمام اعمالی که به دنبال این پدیده در خاطرات و در ذهن شما پیدا می‌شود هم مستحسن شود.³

اما اگر انسان گفت: صلاة بهترین کارها نیست، بلکه جهاد بهترین کارهاست؛ آن جهاد دیگر جهاد فی سبیل الله و فی سبیل صلاة نیست، جهاد در وصول به آمال و آرزوهای شخصی و بر اریکه نشستن در مقابل حریف و رقیب است. جهاد یعنی جهاد با نفس در راه خدا، نه اینکه مقصود از جهاد آدم‌کشی باشد! آدم‌کشی در دنیا

¹ سوره مریم (۱۹) آیه ۳۱.

² الکافی، ج ۳، ص ۲۶۴.

³ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به انوار الملکوت، ج ۱، نور ملکوت نماز.

زیاد بوده و هست، و هیچ قیمتی ندارد.¹

شما در مورد همین عبارت که «حیّ علی خیر العمل» را برداشت، فکر کنید، اصلاً این مسیر اسلام را تغییر داد و مسیر تغییر کرد؛ تا آن زمان می‌گفتند: نماز بهترین کارهاست، بعد گفتند: نه، نماز بهترین کارها نیست!

پیغمبر می‌گوید: نماز بهترین کارها است، امیرالمؤمنین می‌گوید: نماز بهترین کارها است! نماز خلوت با خداست؛ برو در یک مکان خلوت و نماز شب یا نماز نافله بخوان، نمازهای واجب (نماز جمعه و عید و نمازهای پنج‌گانه) را با همدیگر به جماعت بخوانید. از آنها مدد بگیرید، قدرت و علم بگیرید، به واسطه نماز از خدا حیات بگیرید و دل‌زنده شوید؛ وقتی دل زنده شد، همه اعمال انسان مُمضی است. وقتی دل مرده است، این جهاد و این روزه به چه دردی می‌خورد؟!

عید غدیر؛ عید معرفّی ولایت

عید غدیر، عید معرفّی ولایت است، پیغمبر امیرالمؤمنین را بلند کرد و گفت: ای مردم، این است علی! این ولایت است!

پیغمبر از اوّل زمان بعثت، ولایت و وزارت و خلافت و وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام را بارها ابلاغ فرمودند، تا آن هنگامی که دم آخر بود و فاطمه زهرا سلام الله علیها گریه می‌کرد و پیغمبر گفتند: «بیا پیش من!» (حالا اگر وقت کردیم، روایتش را می‌خوانم.²)

¹ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۴۶؛ ج ۳، ص ۱۳۶.
² ادامه این روایت در همین مجلس، ص ۱۶۹ می‌آید.

وقتی آیه نازل شد: **(وَإَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ)**¹، پیغمبر در بدو بعثت، چهل نفر از قوم و خویش های خود را در مجلسی در مکه جمع کرد و فرمود: «کیست که با من در این امر کمک کند؟» (نمی گوید: ای مردم، اسلام بیاورید!)

أَيْكُم يُوَاظِرُنِي عَلَىٰ أَمْرِي فَيَكُونُ أَخِي وَوَصِيِّي وَوَزِيرِي وَخَلِيفَتِي فِي أَهْلِي مِنْ بَعْدِي؟!²

کیست به من در انجام این کار رسالت کمک کند؟ این بار، بار سنگینی روی دوش من است و من یک کمک می خواهم! سه مرتبه هیچ کس جواب نداد و حضرت علی فرمود: من!

حضرت با امیرالمؤمنین بیعت کردند! با بچه سیزده ساله! می دانید بچه سیزده ساله یعنی چه؟ بچه سیزده ساله خودمان را تماشا کنید، چقدری است؟ آن روز پیغمبر با امیرالمؤمنین بیعت کرد؛ یعنی تو باید زیر بغل من را بگیری، کار من کار آسانی نیست، نبوت یک تشریفی نیست که به من داده شده است.

من تا حالا در حرم خدا و در مقام امن و امان و سرّ بودم، و از نقطه نظر ظاهر همیشه در کوه جِراء خلوت داشتم، و حالا خدا به من امر کرده: برو پایین! باید دنیا را مسلمان کنی!

این اوّل مشکلات است! شما می خواهید یک حرفی یاد رفیقتان بدهید، جان به لبتان می رسد و آن حرف را نمی فهمد! ای رسول ما! باید بروی در دنیا، در مکه، در مدینه، در طائف، و سنگ

¹ سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۱۴.

² الأُمّالی، شیخ طوسی، ص ۵۸۳؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۶۳، با قدری اختلاف. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۱، ص ۸۴.

به پایت بززند، ساحرت بگویند، مجنونت بگویند،
شمشیر رویت بکشند، دندان‌ت را بشکنند،
گرسنگی به تو بدهند، در به در بیابان‌هایت کنند،
پایت خار برود، دخترت زینب که می‌خواهد
عقب‌ت هجرت و حرکت کند و به مدینه بیاید، همین
عمر و عاص با جماعتی آمد و به شتر او نیزه زد،
و بچه زینب را سقط کرد و نزدیک بود زینب هم
بمیرد!¹

اینها همه راجع به این است که باید مطلب را
برسانی! خلاصه، حسنت را می‌کشند، حسین‌ت را
می‌کشند؛ راضی هستی؟ راه این است که فاطمه
زهرا را این کار می‌کنند، علی را در محراب
ضربت می‌زنند؛ راضی هستی؟ بله!

ما که به کسی نبوت می‌دهیم، نه اینکه پر قو
برایش بیندازیم و بگوییم بفرما! این حرف‌ها
نیست. این نبوت را به خیلی از پیغمبران دادند و
هیچ‌کس نتوانست قبول کند، ولایت را به خیلی‌ها
دادند و هیچ‌کس نتوانست قبول کند!

آسمان بار امانت نتوانست کشید *** قرعه فال
به نام من دیوانه زدند²

عدم قدرت هر کس غیر از امیرالمؤمنین علیه السلام در تحمّل ولایت

مگر همه کس می‌تواند امیرالمؤمنین بشود؟!
امیرالمؤمنین شدن یعنی از مغز سر تا نوک ناخن
در آتش زندگی کردن و با مشکلات و ناراحتی‌ها
و نسبت‌ها و تهمت‌ها و زجرها و در به‌داری‌ها
مواجه شدن! و علناً نسبت کفر!! ده هزار نفر قیام

¹ شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۲۸۲.
² دیوان حافظ، غزل ۱۴۱.

کردند بر امیرالمؤمنین علیه السلام که تو کافری، کافر! و خونت به خاطر کفر، هدر است! تو از طرف ما کافری.

به ما یک نسبت کفر که نه، یک نسبت فسق هم نه، از این کمتر هم بدهند، اصلاً درمی‌رویم!! آن چه تحمّلی بوده و او چه کوهی و چه عظمتی بوده است؟! ما که به این نمی‌رسیم.¹

علی کلّ تقدیر، امروز روز عید غدیر است، یعنی عید معرفت است؛ یعنی ای مردم اگر می‌خواهید از دنیایان و از آخرتتان بهره ببرید، از کسبتان و زنتان و بچّه‌تان و مالتان و عرضتان و ناموستان، از دنیایان و از آخرتتان بهره ببرید، راه این است و بس! فقط امیرالمؤمنین به سوی پیغمبر و خدا معرفّی می‌کند؛ و غیر از این راهی نیست و راه‌ها بسته است.

یک هُمایی از عالم بالا آمده است و بال‌های خود را باز کرده و می‌گوید: من رفتم و طنتان را شناختم، اگر می‌خواهید بیایید من شما را ببرم! از راه‌های متفرّق نروید، **(فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنِ سَبِيلِهِ)**،² این راه‌های مختلف شما را از راه خدا جدا و دور می‌کند، خسته و ناراحتان می‌کند، عمر و سرمایه‌تان را می‌گیرد و دست خالی می‌شوید. مثل یک دانه کبریت، یک کبریت یک یا دو قران قیمت دارد، یکی می‌زند و یک فضا را روشن می‌کند، دوّمی، سوّمی، چهارمی و... تا تمام می‌شود، و قوطی کبریت خالی و بی‌قیمت می‌شود

¹ جهت اطلاع بیشتر پیرامون مشکلات و پی‌آمدهای تحمّل ولایت رجوع شود به امام‌شناسی، ج ۷، ص ۵۳.
² سوره أنعام (۶) آیه ۱۵۳.

و دور می‌اندازند؛ او هم از دار دنیا که می‌خواهد برود، تمام سرمایه‌هایش را حرام کرده است. اما اگر کبریت نبودی و به ولایت متّصل بودی، مثل چراغی هستی که به یک کارخانه متّصل است و دائماً نور می‌دهد و آخرش هم نور است و نفاذ ندارد؛ چون اتّصال دارد و اتّصال با ولایت یعنی اتّصال با خدا، خداشناسی یعنی امیرالمؤمنین‌شناسی، امیرالمؤمنین‌شناسی یعنی خداشناسی، ولایت یعنی توحید، توحید یعنی ولایت؛ اینها یکی است.¹ توجّه می‌کنید چه عرض می‌کنم؟!

هزار سال انسان برود عبادت کند ولی امیرالمؤمنین را نشناسد، خودش را عبادت کرده، خدا را عبادت نکرده؛ خودش و منویّات خودش و خواهش خودش و آرزوی خودش را عبادت کرده است، آن خدایی که خودش در دل خودش ساخته، او را عبادت کرده است. لذا می‌بینیم که آثار عبودیت در آنها پیدا نمی‌شود، حرف‌هایشان جامد و خشک است، نماز می‌خواند اما قلب جامد است، رحم و مروّت نیست، انصاف نیست، عطوفت و رقت قلب نیست، حمیت نیست.

اما اینها که با امیرالمؤمنین رابطه دارند، دیگر نسبت به همه عطوف‌اند: نسبت به کفّار عطوف است، نسبت به حیوان عطوف است، نسبت به سگ در کوچه لای برف عطوف و

¹ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام‌شناسی، ج ۵، ص ۱۸۰؛ روح مجرد، ص ۳۷۲ و ۵۱۳؛ مطلع انوار، ج ۵، ص ۱۰۵ - ۱۰۹؛ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۱۳ - ۲۳۸.

مهربان است؛^۱ چرا؟ چون امیرالمؤمنین یک سرش در عالم توحید است و یک سرش آمده اینجا، و توحید تمام عوالم را در زیر پر خود به عنوان رحمت گرفته و سایه رحمت گسترده است؛ علی هم که نمونه رحمت است، بنابراین این شاخه رحمت به تمام این موجوداتی که در عالم وجود، وجود دارد کشیده شده است. بنابراین عید غدیر یعنی بزرگترین اعیاد؛ چون پیغمبر امروز امیرالمؤمنین را معرفی کرد.

اعلان ولایت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام از اوائل بعثت

در آن وقتی که امیرالمؤمنین سیزده سالش بود، پیغمبر گفت:

«أنتَ خلیفتی! راضی هستی به من کمک کنی؟»

امیرالمؤمنین دست بیعت داد و پیغمبر با امیرالمؤمنین در آن مجلس بیعت کردند. مردم برخاستند و به ابوطالب لبخند زدند و گفتند:

«ای ابوطالب! این محمد امر کرد که تو بیا از بچه سیزده ساله ات اطاعت کن!»
برخاستند و رفتند.

و این را سنی‌ها می‌گویند و همگی نوشته‌اند، و الآن دو دوره تاریخ طبری به دو چاپ در منزل ما هست که نوشته است: «إِن هَذَا أَخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فَيَكُم، فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا.»^۲ در همان وقتی که امیرالمؤمنین سیزده سالش بود!

¹ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به رساله مودت، ص ۲۰۷؛ معاد شناسی، ج ۹، ص ۳۷۶.
² تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۶۳. جهت اطلاع بیشتر پیرامون اسناد این حدیث از کتب علمای اهل سنت رجوع شود به امام شناسی، ج ۱، ص ۸۷-۹۵.

به همین جهت بود که دکتر حسین هیکل در کتاب حیات محمد نصف همین مطلب را در وهلهٔ اول طبع کرد، و بعد دید که نه، این مطلب خیلی عجیب شد و یک سندی است در دست شیعه؛ لذا آن را در مرتبهٔ دوم حذف کرد!¹

من در خیلی از کتب بزرگان سنّی‌ها خوانده‌ام که آنها صراحتاً می‌گویند:

همهٔ مطالب را نباید نوشت؛ زیرا که این مطالب به دست بعضی می‌افتد و سند حربه بر علیه ما می‌شود! (یعنی حقایق را بفهمید، اما نگویید.)

یادداشت دارم که فلان کتاب، صفحهٔ فلان، چنین مطلبی گفته است.²

روز اوّل که پیغمبر فرمود: ای مردم، من پیغمبرم! همان روز گفت:

«این امیرالمؤمنین و ولیّ شما و صاحب اختیار شما است!»

پس نبوّت با ولایت توأم است. همین طوری که توحید با نبوّت یکی است، نبوّت هم با ولایت یکی است، توحید و نبوّت و ولایت با هم یکی هستند. از آن وقت پیغمبر گفت و گفت تا همین روز عید غدیر که دو ماه مانده بود که از دار دنیا برود، تمام مردم را جمع کرد، جلویی‌ها آمدند و عقبی‌ها هم رسیدند:

ای مردم، مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا «این!» فِهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ!

«آن کسی که من مولای او هستم، این علی مولای اوست!»

¹ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۱، ص ۹۳.
² رجوع شود به امام شناسی، ج ۷، ص ۱۴۹ و ۲۱۲.

نگفت: «عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» که بگویند مقصود از عَلِيٌّ مَوْلَاهُ، خدای عَلِيٌّ اَعْلَى است، اِنَّ اللّٰهَ عَلِيٌّ است؛ چون راه احتمال باز است. یا می‌گویند: پیغمبر گفته: «عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» مولا یعنی پسر عمو؛ ای مردم بدانید این پسر عموی من است.

آیا معقول است که پیامبر صد و بیست هزار نفر مردم را در گرمای بیابان جمع کند، جهاز‌های شتر را روی همدیگر بچینند، مردم سه روز آنجا معطل بشوند که روز عید برسد، همه مردمی که جلو رفتند عقب برگردند، و عقبی‌ها هم برسند، پیغمبر آن خطبه مفصل را بخواند، و مردم زیر سایه‌های شتر و زیر سایه‌های قاطر، و خود پیغمبر هم دم آفتاب برود بالای آن جهاز‌ها، عَلِيٌّ را روی دست بلند کند و بگوید: ای مردم، این پسر عموی من است! این است معنایش؟!

استشهاد رسول خدا به قرآن در ولایت بر مؤمنین

نه، پیغمبر اوّل استشهاد کرد به آیه قرآن و گفت: «أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟!» چون در آیه قرآن داریم: ﴿الْنَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾¹، «پیغمبر بر هر مؤمنی ولایت دارد!» یعنی وقتی پیغمبر در انسان یک چیزی را اختیار بکند، اختیار، اختیار اوست؛ انسان حقّ اختیار ندارد! این معنی ولایت از نظر تشریحی است. از نظر تکوینی هم که معلول اوست.

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللّٰهُ

¹ سوره احزاب (۳۳) آیه ۶.

وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ»¹؛
«هیچ مؤمن و هیچ مؤمنه‌ای (مرد مؤمن و
زن مؤمن) چنین حقی ندارند که وقتی خدا و
رسول بر آنها چیزی اختیار کند، آنها بر
خلاف رفتار کنند.»

حکم خدا حکم رسول خداست، و حکم رسول
خدا حکم خداست. وقتی امروز جنگ است، دیگر
زنم می‌خواهد بزاید، تجارت‌خانه دارم، بچه‌ام
می‌میرد، این حرف‌ها نیست! امروز عبادت است
و حجّ است، و زن تو بر تو حرام است! آن زن
را باید بگیری، آن‌کس را باید اختیار کنی. حکم
خدا و رسول این است! هیچ حقی برای هیچ‌کس
نیست جز امر رسول خدا.

هر عملی که پیغمبر می‌گوید شما بکنید، آن
عبادت است، و هر عملی که بگوید نکنید
معصیت است. اگر بگوید نماز بخوان آن نماز
عبادت می‌شود؛ اگر بگوید نماز نخوان، آن نماز
معصیت است و مثل زنا است! توجه می‌کنید چه
عرض می‌کنم؟!!

پیغمبر به این آیه قرآن استشهاد کرد و فرمود:
أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟! «آیا من ولیّ شما
و اولی به نفس شما از خود شما نیستم؟! و مطابق
آیات قرآن بر شما چنین حقی ندارم؟!»

قالوا: اللَّهُمَّ بَلَىٰ!

**کِفَیَّتِ مَعْرِفَى امیرالمؤمنین علیه السّلام در
غدير خم**

پیغمبر امیرالمؤمنین را روی دست بلند
کردند، به طوری بلند کرد که دو سفیدی زیر بغل

¹ 11 سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۶.

پیغمبر و امیرالمؤمنین نمایان شد! نه اینکه امیرالمؤمنین را بغل کرد؛ بلکه امیرالمؤمنین را آورد پهلوی خودش، بعد پیغمبر با دو دست خودش دست انداخت و دوتا بازوهای امیرالمؤمنین را گرفت و بلند کرد (وقتی بازوهای امیرالمؤمنین را بلند کرد، زیر بغل پیغمبر و زیر بغل امیرالمؤمنین نمایان شد) و او را نشان داد و گفت:

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ!¹

«کسی که من مولای او هستم این علی مولای اوست!»

علی را از بالای جهازها بالا آورده، پهلوی خودش ایستانده، بلند کرده و نشان داده و در عین حال نگفته: علی، و گفته: **هذا علی**، که نگویید یک علی دیگری بود، و نگویید: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ**، یعنی **الله العلیّ** (خدای علیّ اعلی) مولای است؛ تا شبهه و شکی برای کسی نماند.

اول کسی که آمد و بیعت کرد، عمر بود که گفت:

بِخٍ بِخٍ لَكَ يَا عَلِيٌّ! أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَا كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ!²

«بهبه بر تو ای علی! مولای من شدی و مولای هر مؤمن و مؤمنه‌ای شدی.»

بعد از این قضیه، پیغمبر دستور دادند که تمام افراد بیایند و با امیرالمؤمنین مصافحه کنند و دست بدهند و به عنوان «امیرالمؤمنین» سلام

¹ سند حدیث غدیر ما فوق تواتر، و بلکه از ضروریات تاریخ اسلام است؛ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۷، ص ۱۴۵ - ۲۲۲. (محقق)

² جهت اطلاع بیشتر بر مصادر آن رجوع شود به الغدیر، ج ۱، ص ۵۰۸ - ۵۲۷؛ امام شناسی، ج ۸، ص ۹۶ - ۱۰۰.

کنند: السّلام علیک یا امیر المؤمنین! یعنی سیّد و سالار تمام مؤمنین.

أبو بَریده أسلمیّ از شام وارد شد و دید که أبابکر بالای منبر است، گفت: قضیّه‌اش چیست؟ گفتند: مگر نمی‌بینی؟!!

گفت: مگر همین فرد نبود که به علی سلام کرد به إمرة المؤمنین: «السّلام علیک یا امیر المؤمنین»؟! این مگر همان نبود با همان هفت نفری که آمدند و سلام کردند و گفتند: «السّلام علیک یا امیر المؤمنین؟!»

گفتند: إِنَّ الْأَمْرَ وَقَعَ مَا وَقَعَ وَ كَانَ مَا كَانَ! «شد آن کاری که باید بشود و فعلاً این‌طور شده است.»

گفت: نه، قسم به خدا شما خیانت کردید! خیانت کردید! إِنَّ الْأَمْرَ قَدْ وَقَعَ مَا وَقَعَ وَ كَانَ مَا كَانَ، یعنی چه؟! خیانت کردید! شما به امیر المؤمنین به عنوان امارت، سلام و بیعت کردید، بعد حالا می‌گویید: إِنَّ الْأَمْرَ وَقَعَ مَا وَقَعَ وَ كَانَ مَا كَانَ!¹

او را سریع از مسجد بیرون کردند. از همان روز، جنایات شروع شد و تاریخ عوض شد و واژگون شد.

سرنوشت غم‌انگیز مالک بن نویره به علّت امتناع از ادای زکات به غاصب خلافت

مالک بن نویره یک شاعر بزرگ و یکی از شیعیان امیر المؤمنین است، خدمت پیغمبر آمد و اسلام اختیار کرد، و حضرت او را به امیر المؤمنین معرفی کردند، ولایت امیر المؤمنین

¹ رجوع شود به امام شناسی، ج ۸، ص ۱۱۳.

را پذیرفت و رفت. بعد از رحلت رسول خدا به ابوبکر زکات نداد و گفت: «من زکات می‌دهم به آن کسی که وصی رسول خدا است.» ابوبکر به عنوان اینکه او به صندوق اسلام زکات نداد و مرتد از دین شده است، خالد بن ولید را با دو بیست نفر سواره فرستاد، که غارت کردند و مردانش را کشتند، مالک بن نویره را هم کشت و سرش را زیر دیگ غذا گذاشت و غذا پخت و از غذایش خورد! شب با زنش همبستر شد! این درحالی بود که صدای اذان می‌آمد! اذان را شنیدند و گفتند: ما دیدیم که مالک و قومش اذان می‌گفتند و نماز می‌خواندند.

وقتی خالد به مدینه برگشت، غوغایی شد که او مسلمانان را کشته و با زن مسلمان همبستر شده است!

ابوبکر، خالد را در یک جای مخفی بُرد و با همدیگر صحبت کردند، خلاصه خالد به ابوبکر گفت: «قضیه این بوده که این پافشاری بر حکومت علی داشت!»

مسلمانان گفتند: بایستی حدّ بر او جاری کنی! ابوبکر حد جاری نکرد و گفت:

من شمشیری را که شمشیر خداست و خدا از غلاف بیرون آورده، در غلاف نمی‌کنم!¹
این جهاد است؟! این به اسلام دعوت کردن است؟! مرد مسلمان را کشتن و شب با زن او زنا کردن - چون زن جمیله‌ای بود - به عنوان جهاد است؟!!

¹ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۰۳. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۲، ص ۶۰ - ۶۶.

نه آقا جان! جهاد حیّ علی خیر العمل است. آن روش، روش امیرالمؤمنین است که مردی در جنگ صفین آمد تا مسئله‌ای بپرسد، ابن عباس سرش فریاد زد که: «الآن موقع مسئله نماز پرسیدن است؟!» امیرالمؤمنین گفت:

ویحک یا بن العباس! چرا داد و بیداد می‌کنی؟! ما برای چه داریم جنگ می‌کنیم؟ ما برای آدم‌کشی یا مال مردم خوردن یا بردن ناموس که جنگ نمی‌کنیم، ما جنگ می‌کنیم که مردم را نماز خوان کنیم! این دارد مسئله نماز می‌پرسد!^۱ جنگ پیغمبر بر اساس نماز

^۱ الخصال، ج ۱، ص ۲: «إِنَّ أَعْرَابِيًّا قَامَ يَوْمَ الْجَمَلِ... فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "دَعُوهُ، فَإِنَّ الَّذِي يَرِيدُهُ الْأَعْرَابِيُّ هُوَ الَّذِي تُرِيدُهُ مِنَ الْقَوْمِ"؛ در روز جنگ جمل عرب بادیه نشینی برخاست و به امیرالمؤمنین گفت: تو می‌گویی خدا واحد است، مردم به او هجوم آوردند و گفتند الآن وقت سؤال پرسیدن است؟! نمی‌بینی خاطر امیرالمؤمنین مشغول است؟ امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند: "رهايش كنيد، آنچه اعرابی می‌خواهد همان است که ما از این گروه می‌خواهیم...»؛

إرشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۱۷: «كان عليه السلام يوماً في حرب صفين... فقال عليه السلام: "إنما نقاتلهم على الصلاة"؛ آن حضرت روزی در جنگ صفین مشغول جنگ بود و آتش نبرد زبانه می‌کشید، در بین دو سپاه به خورشید نگاه می‌کرد و منتظر وقت نماز ظهر بود، ابن عباس به حضرت عرض کرد: ای امیرالمؤمنین این چه کاری است؟

حضرت فرمودند: "نگاه می‌کنم که اگر زوال خورشید شده نماز بخوانیم."
ابن عباس گفت: آیا الآن وقت نماز است در حالی که سخت مشغول جنگ هستیم؟

حضرت فرمودند: "ما برای چه با اینها می‌جنگیم؟ ما فقط برای نماز با اینها می‌جنگیم"؛

جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۲، ص ۳۶۹.

بود، جنگ امیرالمؤمنین بر اساس نماز بود،

هر دو جنگشان بر اساس نماز بود.¹

بیعت گرفتن رسول خدا از حاضرین در غدیر

خم جهت ولایت امیرالمؤمنین علیهما الصلّاة

و السلام

پیغمبر در این عید امیرالمؤمنین را به همه
معرفی کرد که:

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ!

و دعا کرد:

اللّٰهُمَّ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ و اخْذِلْ مَنْ خَذَلَهُ، اللّٰهُمَّ

اَيِّدْ مَنْ اَيَّدَهُ! (- تا آخر دعا)

«خدایا هر کسی که او را یاری می‌کند یاری

کن، و هر کسی که او را مخدول و خوار

می‌دارد او را هم تو مخدول و خوار بدار!»

همهٔ مردها هم بیعت کردند، مردها می‌آمدند

و با امیرالمؤمنین به عنوان بیعت دست می‌دادند،

کف دست راست خود را در کف دست راست

امیرالمؤمنین می‌گذاشتند. نه دو دستی، دو دستی

مصافحه نیست.

تا اینکه زن‌ها هم آمدند و بیعت کردند،

خیمه‌ای تهیه کردند و پیغمبر دستور داد یک

طشت آبی آنجا گذاشتند و امیرالمؤمنین

علیه السلام دست خود را در آن طشت آب فرو

بردند و بیرون آوردند و رفتند، زن‌ها بعد آمدند

در آن خیمه و دست خود را در آن طشت آب فرو

می‌بردند و بیرون می‌آوردند و می‌رفتند؛ این

علامت بیعت زن‌ها بود، چون زن نامحرم به مرد

نامحرم دست نمی‌دهد. و همه بیعت کردند.

(محقق)

¹ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۱۳۳.

وقتی پیغمبر داشت از دار دنیا می‌رفت، به فاطمه که گریه می‌کرد، فرمودند:

خداوند تو را به هفت فضیلت شرافت داده: منم پدر تو، علی است شوهر تو، حمزه و جعفر از ماست، حسن و حسین از ماست، و مهدی قائم آل محمد از ماست.¹

روایتش مفصل است، بعد می‌فرمایند که:

علی آن کسی است که دین و وعده‌های مرا ادا می‌کند، او کسی است که صدای مرا به گوش جهانیان می‌رساند.² و غصّه نخور، علی با ما است در روز قیامت و در دنیا، و تو اولین کسی هستی که به ما ملحق می‌شوی.³ روز اوّل با ولایت بود، روز آخر هم با ولایت است.

نعمت ولایت، بالاترین نعمت‌ها

حالا واقعاً بیاییم و حساب بکنیم که در تمام دنیا اگر خدا به انسان نعمتی بدهد، چه نعمتی از این بالاتر است؟

یک شخصی از اصحاب حضرت سجّاد علیه السّلام یک روز آمده بود و از وضع مال و گرفتاری و فقر و دین و اینها شکایت می‌کرد، و غبطه می‌خورد که دشمنان ما چقدر دارای مال و چقدر دارای ثروت هستند و چقدر به راحتی زندگی می‌کنند!

حضرت فرمودند: خب اشکال ندارد، زیاد داد و بیداد نکن، تو راضی هستی الآن این ولایتی را که داری، بدهی و از آنها جلو بزنی؟! اگر آری، بسم الله!

¹ الأملی، شیخ طوسی، ص ۱۵۵.
² مناقب آل ابی‌طالب علیهم السّلام، ج ۳، ص ۴۸.
³ کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۲۶۳.

گفت: نه، یابن رسول الله نه! من راضی نیستم، یک خُرده‌اش را هم راضی نیستم بدهم! فرمودند: پس دیگر ساکت باش و به این بهره‌هایی که خداوند به تو داده فکر کن! و لازمه این بهره‌ها تحمل مشکلات و مشاق است.¹ این مطلب در آیه قرآن وارد است:

﴿وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾²

بنابراین واقعاً ما باید فکر کنیم که: اگر این نعمت ولایت در ما نبود و قلب ما زنده و متصل نبود، هرچه داشتیم، دنیا داشتیم، ثروت داشتیم، کوه‌ها را برای ما طلا می‌کردند، چه قیمتی داشت؟! می‌کردند، چه قیمتی داشت؟!³

﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا﴾³

فرض کنید که یک حماری را بیاورند و یک لجام طلا به او بزنند و یک زینی از طلا به او آویزان کنند و به ساق‌هایش یاقوت و زبرجد و الماس باشد، این حمار چه قیمتی است؟ قرآن از این مثال حماری که بنده زدم، بهتر مثال می‌زند: اگر بار او پر از کتاب کنند، این چه می‌فهمد؟ از کتاب چه می‌فهمد؟

اما آن کسی که بارش نکردند، اما علم در قلبش رفته، فهمیده است امیرالمؤمنین یعنی چه؛ یعنی تسلیم و اطاعت در مقابل امیرالمؤمنین، صید خداست! - خدا که صید نمی‌شود، دیگر چه تعبیری کنیم و چقدر تعبیر را پایین‌تر کنیم؟ چه قسم تعبیر بیاوریم؟ - اگر می‌خواهید خدا را صید کنید، امیرالمؤمنین را بشناسید و تسلیم او شوید. و الا راهی نیست، راه‌ها بسته است، راه لقاء خدا بدون ولایت بسته است، هرچه بیشتر کوشش

¹ بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۴۵، از امام رضا علیه السلام.

² سوره بقره (۲) آیه ۱۷۷.

³ سوره جمعه (۶۲) آیه ۵.

بشود بیشتر بسته می‌شود! مگر اینکه این راه باز
بشود. و لذا داریم که اینها باب خدا و صراط خدا
هستند: «أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ وَ شَهَادَةُ دَارِ الْفَنَاءِ»¹

تفسیر آیه (تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ)

امروز بنای صحبت نبود و این صحبتی هم
که ما کردیم و تا اینجا کشیده شد، به مقتضای این
بود که آقای سیّد ... آماده برای تلبّس به لباس
روحانیت هستند، لذا مقدّماتاً چند جمله‌ای هم راجع
به این عید عرض شد.

الآن که آقایان آن عقب نشسته بودند، گفتم جلو
بیایید: (تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ). این آیه قرآن است،
بعد ادامه‌اش به نظر آمد، آیه این است:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي
الْمَجَالِسِ فَأَفْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ أَنْشُرُوا
فَأَنْشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ
أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ)²

قرآن خیلی عجیب است! آیه چه می‌خواهد
بگوید؟ می‌گوید:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، وقتی در
مجالس نشسته‌اید و یک نفر وارد می‌شود،
جایش بدهید، (می‌دانم که جا نیست، جمع کنید
تا او را جا بدهید)؛ اگر جا بدهید خدا هم به
شما جا می‌دهد»: (يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ).

آداب زیارت مراقد مشرفه (ت)

اگر وسعت بدهید و راه را برای مردم باز
کنید، خدا هم راه را برایتان باز می‌کند؛ اگر تنگ
بگیرید خدا هم تنگ می‌گیرد. اگر انسان در حرم
بیاید و پاها و زانوهایش را باز کند و عبایش را
هم باز کند که یک بیچاره نتواند بنشیند، حالا مدام

¹ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳.
² ۲۲ سوره مجادله (۵۸) آیه ۱۱.

بنشینند و دعا کند، فایده ندارد، راه بسته است. خب اگر یکی آمد، پایت را جمع کن، خودت را جمع کن، عبایت را هم بینداز جلویت، که جای بیچاره‌ای تنگ نشود، یک قسم راه را بر او باز کن تا خدا راه را برایت باز کند، آن وقت بگو: یا حضرت علی بن موسی الرضا! حضرت هم می‌گوید: بله! ¹ خب، پس این آیه که می‌فرماید: ﴿إِذَا

¹ در زیارت مرآة مشرفه علی الخصوص حرم مطهر حضرات معصومین علیهم السلام رعایت نکاتی لازم است: اول: طهارت و خلوص نیت به اینکه امام علیه السلام یا هر فردی دیگر را حی و حاضر و ناظر بداند و احساس غیبت و ابتعاد نکند، و بداند که درک او از درک ما به حضور بیشتر است.

بنابراین زیارت به معنای تجدید بیعت و عهد با شخصیت مزور می‌باشد؛ و کأن زائر با زبان حال می‌گوید: گرچه عمر من در زمانی واقع شد که از فیض حضور عینی شما محروم هستم، ولی اکنون آن حضور را در این مقام و این زمان ایجاد می‌نمایم و خود را در کنار شما قرار می‌دهم. و با همان خطاب و سخنان که با اصحاب خود تکلم می‌کردید، اکنون با من سخن بگویید، که هرچه می‌فرمایید سمعاً و طاعتاً به گوش و جان پذیرا خواهم بود.

دوم: رعایت نظم و انضباط: زائر باید هنگام قرائت زیارت‌نامه صدای خود را آهسته گرداند و مزاحم زیارت دیگران نشود. بلند صحبت کردن، فریاد زدن، به دیگران فشار وارد آوردن، روضه‌خوانی در امثال حرم سیدالشهداء علیه السلام، به هیچ‌وجه صحیح نمی‌باشد. تبرک به ضریح مطهر باید برای همه فراهم باشد، زائر باید استلام به ضریح کند و ببوسد و حرکت کند، ایستادن در کنار ضریح در جایی که دیگران نیز منتظر تبرک هستند صحیح نیست.

نماز زیارت و یا تحیت باید در فضای آرام و بدون تزامم انجام پذیرد، و اگر در کنار و یا نزدیک ضریح مطهر جا برای نماز نبود می‌توان دورتر و حتی در صحن‌ها و شبستان‌های دور حرم بجای آورد.

در مدینه منوره، زائر باید فقط مقام و منزلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به یاد آورد، و اگر به زیارت ائمه بقیع علیهم السلام مشرف می‌شود باید آنها را تحت ولایت و نفس قدسی رسول خدا به حساب آورد و به آن حضرت توجه داشته باشد. و هنگام دخول به قبرستان بقیع باید کفش و نعل خود را از پا درآورد و در میان قبرستان بقیع با پای برهنه به زیارت پردازد. در هنگام تشرّف به مرقد مطهر رسول خدا نباید به آن دو نفر منافق غاصب فکر کند و ذهن و قلب و سرّ خود را با یادآوری آن دو خراب و فاسد نماید؛ بلکه باید به رسول خدا و بضعه آن حضرت، شفیعه روز جزاء صدیقه کبری فکر کند و خود را در حرم و حریم آنان قرار دهد و با آنها وحدت و معیت ایجاد نماید.

و اما زائر بیت الله الحرام باید به جای نماز مستحبی، طواف بجای آورد. و سعی کند که با حال آرامش و سکون باشد و با افراد برخورد نداشته باشد و تفکر در توحید بنماید و از توحید تنازل نکند.

باید توجه داشت که مقصود از زیارت، فهم بیشتر نسبت به معرفت خدا و اولیانش است، و بدین جهت باید نسبت به مضامین ادعیه و زیارات، شخص زائر تأمل نماید و سریع عبور نکند و پس از زیارت در جایی بنشیند و به تفکر و تأمل در کار و حساب خویش پردازد، و لازم نیست

قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَأَفْسَحُوا، تا (يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ)، «خدا برای شما باز می‌کند.»

(إِذَا قِيلَ أَنْشُرُوا فَأَنْشُرُوا)؛ «زمانی که گفته می‌شود: ای مردم، دیگر از مجلس برخیزید، مجلس تمام شد! دیگر ننشینید و زود برخیزید.»

وابستگی رفعت مقام به علم و تقوا

اینجا دیگر نمی‌گوید: اگر شما برخیزید خدا شما را بلند می‌کند و به مقام‌های عالی می‌رساند؛ بلکه می‌گوید:

(يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ)؛ «خدا افرادی از شما را که ایمان دارند و دارای علم‌اند، به درجاتی بالا می‌برد.»

کأنه رفعت مقام بستگی به علم و تقوا و ایمان دارد! اصلاً به زبان خدا جاری نمی‌شود که به غیر مؤمن و غیر عالم بگوید: من درجات را بالا می‌برم.

(وَإِذَا قِيلَ أَنْشُرُوا فَأَنْشُرُوا يَرْفَعُ، يَرْفَعُ) می‌خوانیم، نه يَرْفَعُ؛ چون جواب شرط است: (وَإِذَا قِيلَ أَنْشُرُوا فَأَنْشُرُوا يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ)؛ «تا خدا آن افرادی از شما که دارای ایمان و علم هستند، بالا ببرد.»¹

که همه ادعیه و زیارات را در یک مجلس بخواند بلکه هر بار یک یا دو بخش از زیارات و ادعیه قرائت شود. بزرگان، زیارت در بین الطلوعین را بر زیارت شب ترجیح می‌دادند، لذا برای افرادی که مانعی برای زیارت در بین الطلوعین ندارند بهتر است در آن وقت انجام دهند. و نیز افرادی که توفیق زیارت نصیبشان نشده است می‌توانند از منزل خود به زیارت بپردازند و غسل زیارت کنند و با همان غسل، زیارت و نماز آن را بجای آورند؛ مانند زیارت عاشورا برای حضرت سیدالشهداء علیه السلام و نماز پس از آن (معلق)

¹ جهت اطلاع بیشتر پیرامون تفسیر این آیه شریفه رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۲، ص ۲۱۷.

علم ظاهر و علم باطن

و خدا را شکر که علم داریم! علم هم دو راه دارد: یک علم باطنی، یک علم ظاهری؛ ظاهر مؤید باطن است، باطن هم مؤید ظاهر است، هر دو همدیگر را کمک می‌کنند.

می‌گویند: **(يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ)**، کسانی که ایمان آوردند و شب‌ها مناجات می‌کنند و از آنجا علم می‌گیرند؛ آن هم یک علم است دیگر.

یا افرادی که می‌روند زحمت می‌کشند و درس می‌خوانند، خون دل می‌خورند، آیه قرآن را می‌خوانند، تفسیر می‌فهمند، حدیث می‌فهمند، خودشان عمل می‌کنند و به دیگران می‌رسانند، دیگران را هم زنده می‌کنند، این هم یک علم است. لذا هر دو را گفته: هم ایمان که همان اتصال و یقین با واقع است، و هم علم. علم به هر درجه و به هر مقدارش علم است!

می‌گویند: ما علم ظاهر نمی‌خوانیم، علم باطن [کافی است]؛ اینها حرف است. ما علم باطن می‌خوانیم، علم ظاهر به درد نمی‌خورد؛ اینها همه حرف است. اگر ما سواد نداشتیم و نمی‌توانستیم قرآن بخوانیم، ما نمی‌توانستیم قرآن را بفهمیم، نمی‌توانستیم خبر را بفهمیم، نمی‌توانستیم فرمایش امیرالمؤمنین را بفهمیم، نمی‌توانستیم «أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ» را بفهمیم؛ پس علم خیلی شرافت دارد و باید رفت و باید زحمت کشید.

علامه طهرانی: یکی از علائم صحّت صراط

ما میل دوستان ما به علم است

و خوشبختانه از علائم صحّت صراط ما این

است که رفقا و دوستان ما خودشان به علم میل پیدا می‌کنند، نه اینکه متنقّر بشوند.

یک وقت بنده از قم می‌آمدم، صبح زود بود، ظاهراً ساعت شش بود؛ آقا سید محمدصادق و آقا سید محسن، با آقای ... هم بدرقه ما آمده بودند تا دم گاراژ؛ نمی‌دانم صحبت چه شد؟ ظاهراً راجع به آقا سید ... بود. آن روز من به آقا سید محسن گفتم: این علامت صحت طریق ما است که رفقای ما به علم میل می‌کنند! نه اینکه ما رفقای خود را دعوت کنیم به عمّامه‌گذاری و علم، آنها خودشان میل می‌کنند.

این آقا سید ... این قدر آمده اصرار می‌کند که:

آقا! من می‌خواهم طلبه بشوم، من می‌خواهم درس بخوانم، شما پدرم را راضی کنید که من را قم بفرستند، مادرم را راضی کنید تا در فراق ما صبر کنند!

ما به ایشان امری نکردیم، نهی نکردیم.

این آقا سید محمدصادق، در مدرسه علوی کلاس هفت بود، من یک شب خواستمش و گفتم: آقا جان! من خودم دیپلم گرفتم، آلمانی هم صحبت می‌کردم به طوری که کسی نمی‌توانست از من غلط بگیرد، عمرمان را خیلی آنجاها گذرانیدیم، ولی من الآن پشیمانم که چرا این مقدار از عمر خودم را آنجاها صرف کردم! و شما هم فرزند من هستی و من وظیفه دارم که حقّ پدری را نسبت به شما ادا کرده باشم. شما نگو: «حالا که شما این قدر تفسیر قرآن خواندی، حدیث خواندی، فقه خواندی، نجف رفتی، قم رفتی؛ من هم می‌روم.» درست است، ولیکن اگر من آن مقداری را که در آن راه صرف کرده بودم و آن

استعدادها و قوا و آن بیداری شب‌ها را هم به این راه اضافه کرده بودم، بهتر نبود؟!

گفتم: الآن هنوز وقت داری. حالا به مدرسه برو و درس بخوان، بحث را هم بکن، معادله درجه سه را حل کن، منحنی‌ها را هم بکش، شیمی‌ات هم کامل بشود، ریاضیات هم کامل بشود، یک مهندس خوب هم بشو، و بعد بگو: «می‌آیم درس علم می‌خوانم.» فرضاً اینها همه درست، ولی آیا برای تو اتلاف عمر هست نسبت به این مقصدی که داری یا نه؟ اگر این عمرت را در اینجا صرف کنی بهتر نیست؟ حفظ قرآن کنی، حفظ نهج البلاغه کنی، ادبیات را از حالا شروع کنی و زودتر جلو بیفتی، بهتر نیست؟
گفت: چرا آقا جان بهتر است.

ایشان درس می‌خواند و بعضی از فامیل خودمان تعجب می‌کردند و می‌گفتند: آقا، درس می‌خواند؟! سرد نشده است؟! خب آقا چه اشکال دارد انسان دکتر بشود و بحث دینی هم بخواند؟ مگر دکترها نباید تبلیغ یاد بگیرند؟!

بله، اما اول یک دکتر پیدا کن که درست مقلد باشد؛ دکترها همه دین و آیین را روی مذاق خودشان توجیه می‌کنند، نه اینکه خودشان را بر اساس دین پایین بیاورند! آن کسانی که می‌خواهند در دین وارد بشوند باید تخلیه ذهن کنند؛ و علاوه، آن کسی که می‌خواهد قدم استوار بگذارد باید تمام قوايش را در این راه صرف کند. یک روز رفته بودم پیش یکی از ارحامان، ایشان هم از عالمی صحبت کرد و گفت: واقعاً اینها اصلاً می‌توانند خوب درس بفهمند؟! واقعاً

شوق دارند؟! شما اصرارشان نکن!

نخواستم به ایشان بگویم که: آقا جان! ما اینها را کاری نکردیم، ما علم غیب به خرج ندادیم، ما سحر نکردیم، ما جادو نکردیم؛ ما گفتیم: خدا! اینها هم گفتند: خدا! شما خدا را به ما یاد دادید، آخر چه کنیم؟! آخر شما به ما اینطور گفتید، ما هم گفتیم! آخر شما به ما یاد دادید و ما هم آن را می‌گوییم، چرا ناراحت می‌شوید! چه کارش کنیم، ولش می‌کردیم!؟

عمویم گفت: خدا شاهد است که راست می‌گویید.

خدا ان شاء الله عاقبتشان را به خیر کند. الان هر وقت آقایان را می‌بینند، می‌گویند: من خیلی شما را دعا می‌کنم و واقعاً دعا می‌کنم، و نور چشم ما هستید و چه و چه...

از زمین تا آسمان؛ تفاوت بین کسب علم با دیگر کارها

[رفقای اهل علم ما] مدام ضمیمه می‌شوند، مدام زیاد می‌شوند، خودشان هم می‌آیند؛ چرا؟ برای اینکه درک کردند که آقا جان، حالا انسان عمرش را بگذارد و برود دنبال دگان، پنج کیلو زردچوبه بکشد و یک بیجک و فاکتور بنویسد، یک ساعت دیگر سه‌چارک ماست بکشد، مغازه‌ای است از باباجانش یا از پدرجانش که به او ارث رسیده و آن را خوب حفظ کند، و ترازو و دگان و... تا آن عمر تمام شود، چه دستش می‌آید؟ آن کار هم خوب است و کسبِ حلال هم هست، حرفی نیست؛ اما آن با علم، زمین تا آسمان فرق دارد آقا! فرق دارد یا ندارد!؟

حالا شما بیا و این فکر را مشغول کن در قرآن، در اصول کافی، در وافی مرحوم فیض، در جواهر مرحوم شیخ محمدحسن، در مبسوط شیخ، در نهاییه و تهذیب و استبصار شیخ، در من لایحضره الفقیه شیخ صدوق، در فقه؛ آن بهتر است یا اینها؟! هم خودت زنده شدی، هم دیگران زنده شدند. آن وقت اگر این طور شد، آیه قرآن فوراً پشت بندش می آید:

﴿يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾¹

﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ﴾²

«خدا شهادت می دهد که خودش یکی است، ملائکه هم شهادت می دهند و صاحبان علم هم شهادت می دهند که خدا یکی است، (دیگران نمی توانند شهادت بدهند).»

مراسم عمامه گذاری یکی از رفقا و چگونگی میل او به معارف اسلامی

آقای حاج سیّد ... از رفقای عزیز و از گل بهتر ما و از برادران همدانی ما هستند، که ایشان در همدان به کسب مشغول بودند، و در دوران کسب هم به علم مشغول بودند و درس هم می خواندند، روزی یکی دو درس، مباحثه ای هم داشتند؛ ایشان مدّتی است، الآن شاید مدّت دو سال است که به من می گویند: من می خواهم طلبه بشوم و درس بخوانم، عشق درس دارم.

گفتیم: آقا جان! درس خواندن کار آسانی نیست، مشکل است و زحمت دارد.

¹ سوره مجادله (۵۸) آیه ۱۱.

² سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸.

گفتند: خدا حافظ شما! و رفتند همدان.

دو مرتبه آمدند و گفتند: آقا می‌خواهم درس بخوانم، عشقم زیاد است.

گفتیم: آقا جان، آخر درس خواندن کار آسانی نیست! ما در تله افتادیم که اینجا گیر کردیم؛ اما شما که نیفتادید، جلوی راهت را نگاه کن! آن بچه‌های معصوم! ما دیگر هیچی؛ اما شما که بحمد الله تاجرید! (چون حاج سید ... از تجار محترم همدان و دارای کسب و کار و خانه و بچه و زندگی و اینها است.)

گفت: آقا عشق دارم، دوست دارم.

گفتیم: درس مشکلات دارد، ناراحتی دارد، مطالعه دارد، مباحثه دارد، بی‌خوابی دارد، گرسنگی دارد، دربه‌دري دارد؛ طلبگی کار آسانی نیست! خدا بزرگ است.

حالا من نمی‌دانم واقعاً این هست که می‌گویند: بعضی با دست جلو می‌کشند و با پا عقب می‌دهند، اصلاً نمی‌دانم ما این‌طور کردیم که ایشان حرصش بیشتر بشود یا نه؟ خلاصه یک کاری می‌کند باید جلو بیاید.

خلاصه ایشان دست برنداشت، تا اینکه بحمد الله در همدان تا شرح لمعه و رسائل و مقداری از مکاسب را خواندند و مباحثه می‌کردند، تا اینکه یکسره عازم قم شدند که می‌رویم قم و درس می‌خوانیم. تجارت‌خانه و همه دفاتر را بوسیدند و تحویل آقای والد دادند، و خانه‌شان را هم به قم منتقل کردند، با عیال و چند تا بچه حرکت کردند، دو تا اطاق در قم اجاره کردند، و یک قفسه کتابی و یک میزی. رفتیم منزلشان و دیدیم بله، مشغول

و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته